روز شعر و ادب فارسی

گزارشی درباره زندگی دوساله محمدحسین بهجت تبریزی در شهر امام رضا(ع) که برای نخستین بار منتشر می‌شود

روزگاری که شهریار همسایه ما بود

هما سعادتمند

پرونده ویژه

در تبریز به دنیا آمد، کنار دامنه‌های حیدربابا قد کشید، در تهران عاشق شد اما پس از آنکه مثل بیشتر دلداده‌ها سرنوشتش با هجران گره خورد، پناهی جز ضامن آهو ندید و قصه حضور «محمدحسین بهجت تبریزی» معروف به «شهریار» در مشهد و زندگی در کوچه پس کوچه‌های سناباد قدیم، درست از همین جا پا می‌گیرد؛ قصه‌ای ناگفته که حالا نود سال است لابه‌لای کاغذهای زرد و کاهی اسناد و روزنامه‌های قدیمی پنهان مانده است برای روزی که چشم غزل‌خوان دوستدارانش در آن‌ها بنگرد و ما در روز «شعر و ادب فارسی» از همین کاغذهای کاهی رنگ‌ورورفته شروع کردیم تا به شهریار، دو سال زندگی‌اش در مشهد و غزل‌هایی که جوار امام رضا(ع) سروده است، برسیم.

شهریار؛ از تبریز تا تهران

شهریار را تقریبا همه ایران می‌شناسد؛ برای همین هم لازم نیست در ابتدای این گزارش بنویسیم که بود و چه کرد، چه بر سرش آمد وغیره، که هیچ هم از او نخوانده باشیم، حتما «علی ای همای رحمت»ش را یک بار زمزمه کرده‌ایم؛ خلاصه‌اش می‌شود اینکه دردانه پسر حاج میرآقا خشکنابی که قرار بود دکتر بشود، در روستاهای دورافتاده آذربایجان مطب بزند، مریض ببیند و عملش باقیات صالحات پدر و مادرش بشود، در تهران دلش لرزید و عشقی نامراد، آن‌قدر در جانش آتش انداخت که شاعر شد و همین شعر، شهره آفاقش کرد. بعدها هم در حلقه کرورکرور غزل‌سرا و قصیده‌گوی گردن‌کلفتی که در ایران پس از مشروطه سر برآورده بودند، شد نگین انگشتری غزل معاصر؛ اگرچه خودش عمری در تاریکی‌های فراق و دوری از یار، دنبال گوهر شب‌چراغ گشت و آخرسر هم به مطلوب نرسید.

چرا شهریار به خراسان آمد؟

در این میانه، کمترکسی می‌داند که شهریار میان همین کش‌وقوس‌های عاشقانه، پس از آنکه معشوقش ثریا را شوهر می‌دهند و او ترم آخر دانشکده پزشکی را رها می‌کند، شوریده و پریشان به نیشابور و بعد هم به مشهد می‌رود. در گوگل هم که جست‌وجو کنید، فقط یک سطر تکرارشده کوتاه پیدا می‌کنید با این مضمون: «خواستگار ثریا(معشوق شهریار) که از قضای روزگار نظامی بوده، انگی سیاسی به شهریار می‌چسباند و برای رهایی از دست وی با اعمال نفوذی که داشته، تا مدت‌ها شهریار را به نیشابور تبعید می‌نمایند. ورود شهریار به نیشابور نیز مصادف می‌شود با تبعید نقاش چیره‌دست ایران، استاد کمال‌الملک. محمدحسین مدتی را در خانه کمال‌الملک اقامت می‌گزیند و آنجا شعری بلند نیز در وصف استاد می‌سراید. شهریار در دوران اقامتش در نیشابور، کارمند اداره ثبت بوده و درکنار آن گهگاهی نمایشنامه‌ای می‌نوشته و بعضا خود بر روی صحنه حاضر می‌شده است. در سال ۱۳۱۲ از نیشابور به مشهد مقدس انتقال می‌یابد و مدت دو سال را نیز در آن دیار می‌گذراند تاآنکه در سال ۱۳۱۴ به تهران بازمی‌گردد.» بخشی از این اطلاعات، درست و بخشی هم(به‌ویژه در قسمت تاریخ رفتن شهریار از خراسان) غلط است.

ماجرا از این قرار است که شهریار پس از شکست در عشق، به‌شدت بیمار می‌شود، آن‌قدر که چند شب را در تب می‌سوزد، اما پس از بهبودی نسبی، برای رهایی از خاطراتش، تصمیم می‌گیرد تهران را ترک کند و احتمالا چون روی برگشتن به تبریز و روبه‌رو شدن با خانواده‌اش را نداشته است، دیار دیگری را انتخاب می‌کند. همین موضوع هم او را به نیشابور می‌کشاند تا در اداره ثبت این شهر، کارمندی باشد با حقوق ماهیانه ۳۲۰ریال و بس.

شهریار در چه تاریخی به نیشابور و مشهد آمد؟

خبر ورود شهریار به نیشابور -که در آن دوران شهرتی داشته- در روزنامه‌ها چاپ نشده است اما به احتمال زیاد باید اواخر سال ۱۳۰۹ یا اوایل ۱۳۱۰ بوده باشد؛ زیرا در این دوران، اداره ثبت اسنادواملاک نیشابور که اداره‌ای تازه‌تأسیس بوده، به‌دلیل مراجعه بسیار مردم برای ثبت املاکشان، درخواست نیروی جدید می‌دهد. روزنامه اطلاعات در دی ۱۳۰۹ می‌نویسد: «به قراری که از نیشابور خبر می‌دهند، چون در دوره شش‌ماهه اول، ثبت اسناد و املاک نیشابور در شرف اختتام است، اهالی برای ثبت املاک خود، هجوم به اداره نموده و کارکنان ثبت‌اسناد آنجا حتی شب‌ها نیز مشغول انجام وظیفه‌اند...».

شهریار در اداره ثبت مشهد

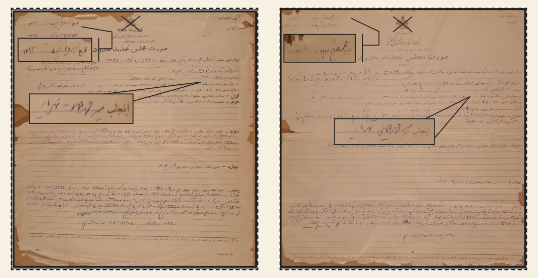

شهریار در نیشابور با کمال‌الملک، حشرونشر داشته و به خانه او در روستای حسین‌آباد، آمدورفت می‌کرده است اما در سال ۱۳۱۱ خورشیدی به اداره ثبت اسنادواملاک مشهد منتقل می‌شود و برای دو سال در این اداره خدمت می‌کند. روزنامه آزادی در ۱۵ فروردین ۱۳۱۳ خورشیدی، خبر ترفیع گرفتن او را چاپ کرده و نوشته است: «به قرار اطلاع حاصله، چند نفر از اعضای ثبت خراسان، من جمله آقای بیدل، آقای شهریار و آقای صفی‌نیا، اعضای ثبت مشهد، به ترفیع درجه نائل گردیده‌اند».

متأسفانه جز این خبر و دو سند باقی‌مانده در اداره ثبت مشهد، مدرک دیگری درباره اینکه شهریار چه زمانی به ارض اقدس آمده است، در اداره ثبت چه سمتی داشته، دقیقا در کجا زندگی می‌کرده و چه کاری انجام می‌داده است، وجود ندارد. موضوع دو سند باقی‌مانده در اداره ثبت اسنادواملاک نیز درباره خود او نیست و درواقع دو سند ملکی و صورت مجلس تحدید حدود شش‌دانگ پلاک‌های ثبتی ۲۳۲، ۲۳۴ و ۲۳۶ اصلی اراضی عنبران، واقع در بخش ۶ ثبتی مشهد به تاریخ بیست‌وششم تیر سال ۱۳۱۳ و سه‌دانگ مزرعه و قنات به پلاک ثبتی ۱۴۷ اصلی اراضی جاغرق، واقع در بخش ۶ ثبتی مشهد، به تاریخ ۱۹ مرداد ۱۳۱۳ است که به خط شهریار نوشته، ثبت و منجر به صدور سند مالکیت شده است.

شهریار در کدام کوچه مشهد زندگی می‌کرد؟

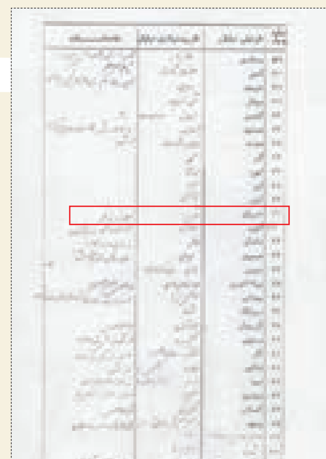

درباره اینکه شهریار دقیقا در کدام محله مشهد زندگی می‌کرده نیز اطلاعات دقیقی در دست نیست اما در مرکز اسناد شهرداری مشهد سندی از سال ۱۳۳۶ خورشیدی وجود دارد که موضوع آن، تغییر نام بعضی کوچه‌های مشهد است؛ به این صورت که در یک جدول چندردیفی، ابتدا نام قدیمی کوچه را نوشته‌اند. سپس در ردیف دوم، نام جدید کوچه و در ردیف سوم هم دلیل انتخاب آن نام را آورده‌اند. یکی از کوچه‌های این فهرست، «کوچه شهریار» است که مقابلش نوشته‌اند: «شهریار باقی بماند». در توضیح هم آمده است: «منظور، شهریار شاعر است و تغییر نکند». ازآنجاکه در گذشته، نام کوچه‌ها اغلب از روی نام فرد شاخص و مطرحی که در آن محله زندگی می‌کرده، گرفته می‌شده، احتمال دارد نام شهریار در این کوچه، برگرفته از محل زندگی او در این محدوده بوده باشد؛ زیرا تنها شاعر آن روزگار، شهریار بوده است و این کوچه که امروزه می‌شود انتهای سناباد ۵۰ تا انتهای آبکوه ۲۲، نامش همچنان شهریار است؛ البته این فقط یک احتمال است و می‌تواند درست نباشد.

دستخط شهریار در مرکز اسناد آستان قدس رضوی

درکنار همه این‌ها چند دستخط از شهریار در مرکز اسناد آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود که شامل نامه و اشعار تقدیمی‌اش به «علی‌اکبر گلشن‌آزادی» است. آستان قدس این اشعار دست‌نویس را به همراه نامه‌ها سال ۱۳۹۰ خریداري کرد.

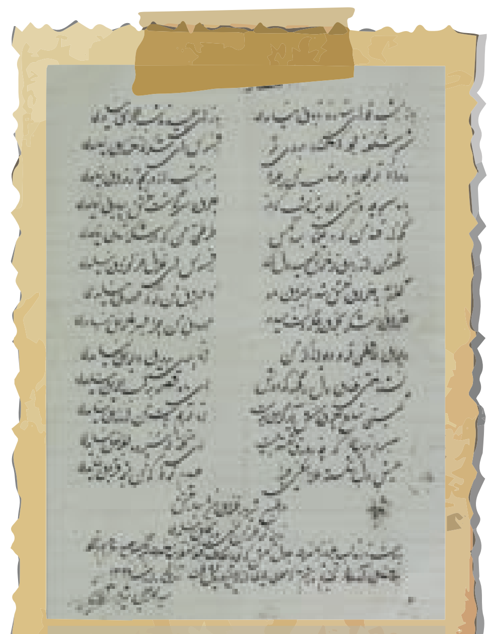

۱- قطعه شعر «انتظار»، سروده سید محمدحسین شهریار، به دستخط خودش در تهران، تقدیم‌شده به میرزاعلی‌اکبر گلشن‌آزادی. اردیبهشت ۱۳۲۸.

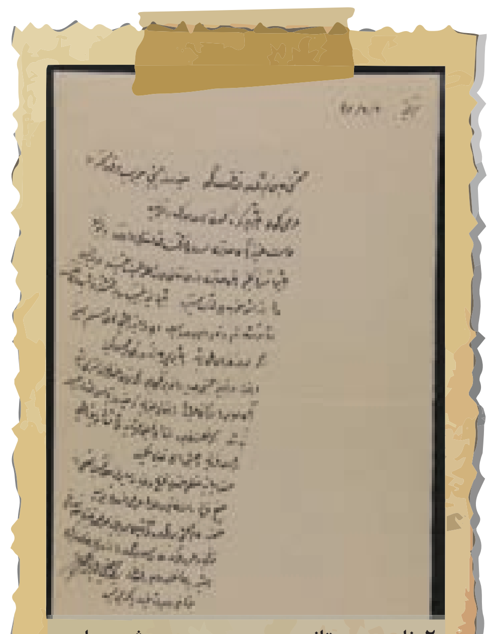

۲- نامه دوستانه سیدمحمدحسین شهریار به میرزاعلی‌اکبر گلشن‌آزادی، شاعر و روزنامه‌نگار خراسانی، مهر ۱۳۴۸.

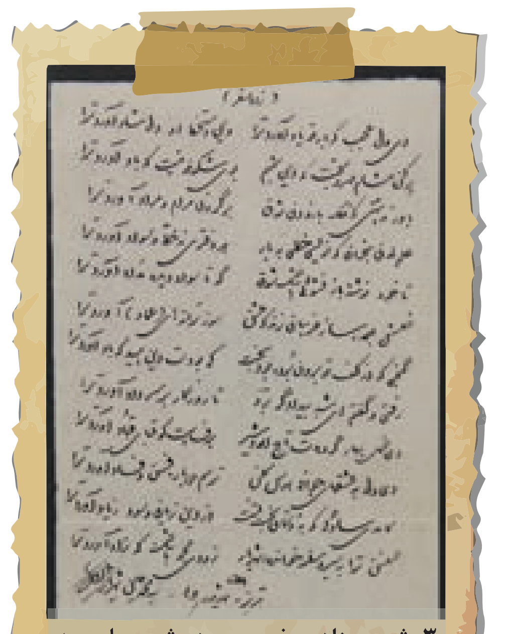

۳- شعر «زادسفر»، سروده شهریار، به دستخط خودش. شهریور ۱۳۴۸.

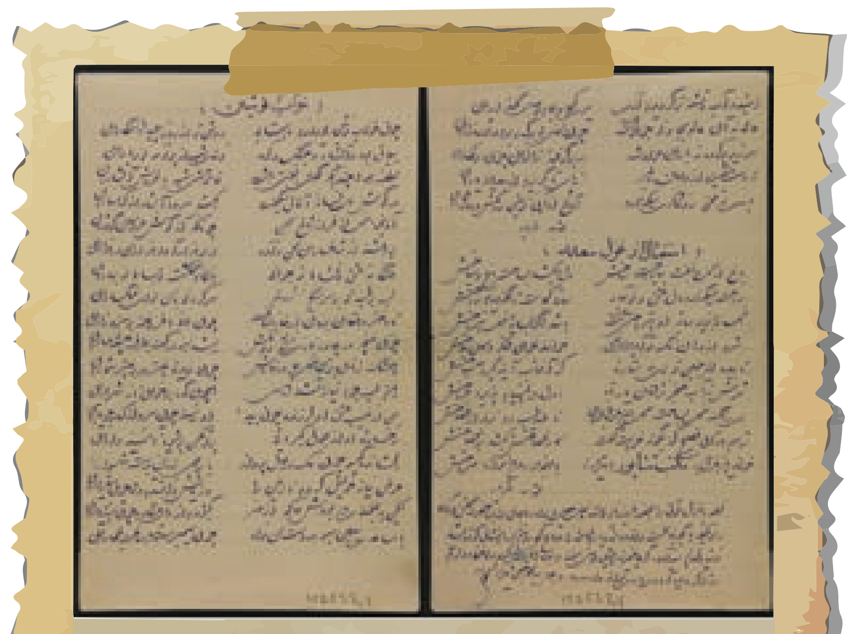

۴- دو قطعه شعر، سروده شهریار به دستخط خودش در مشهد، تقدیم‌شده به میرزاعلی‌اکبر گلشن‌آزادی. مهر ۱۳۱۳.

طرح: احسان رضایی

شهریار کدام شعرهایش را در مشهد سروده است؟

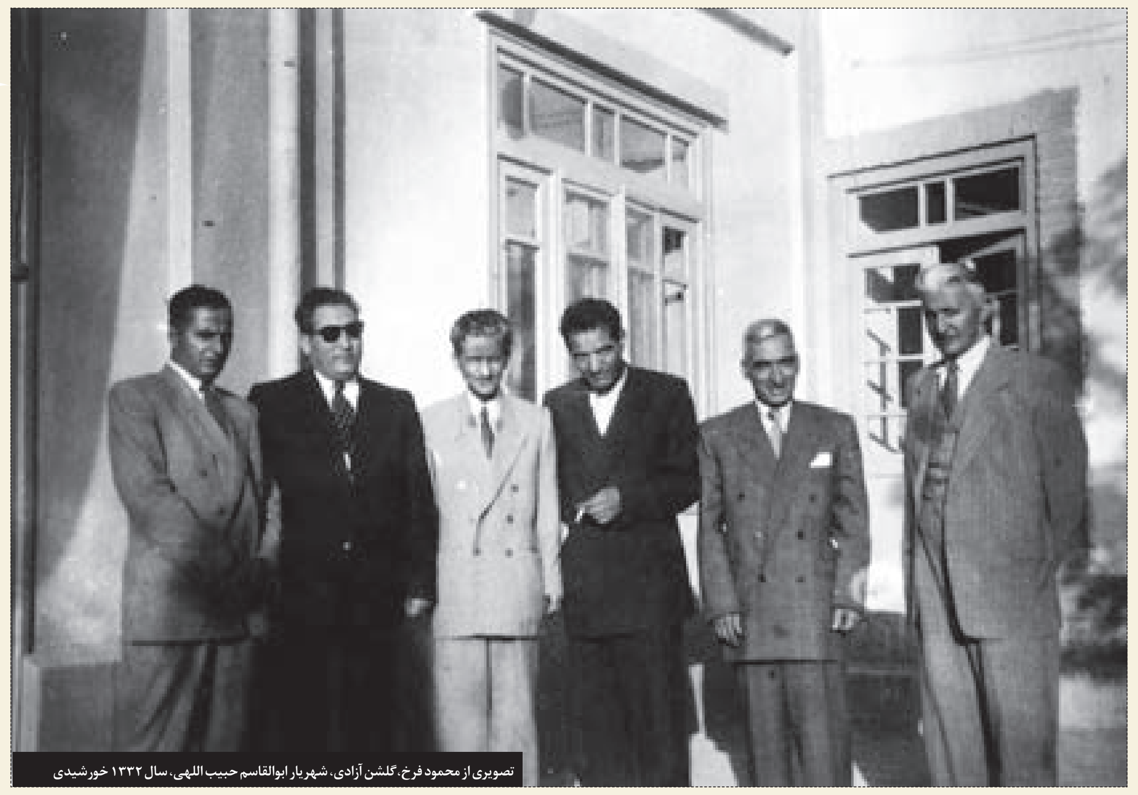

تصویری از محمود فرخ، گلشن آزادی، شهریار ابوالقاسم حبیب اللهی، سال ۱۳۳۲ خورشیدی

اسناد باقی‌مانده نشان می‌دهد که شهریار در مشهد با انجمن ادبی فرخ که هر هفته جمعه، در خانه «محمود فرخ (شاعر مشهدی)» برگزار می‌شده، در ارتباط بوده و گاهی در جلسات آن شرکت می‌کرده است. «محمد نیک»، شاعر پیشکسوت مشهدی، در این باره می‌گوید: «فرخ و شهریار با هم دوست بودند و شهریار وقتی در مشهد زندگی می‌کرد، به انجمن فرخ می‌آمد و بعد از رفتنش از مشهد، بازهم چندباری به مشهد می‌آید و در این جلسه شرکت می‌کند که یک مرتبه‌اش حوالی دهه ۳۰ بود.

آقای فرخ هم آن قدر شهریار را دوست داشت که عکس او را قاب کرده، روی دیوار اتاقش زده بود و ما این عکس را هر هفته وقتی به جلسه شعر می‌رفتیم، می‌دیدیم».

علاوه بر فرخ، شهریار دوستی نزدیکی با «علی‌اکبر گلشن آزادی»، مدیر و مؤسس روزنامه «آزادی»، داشته است. روزنامه آزادی که از شهریور ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۳ چاپ و منتشر می‌شده، ستون شعری داشته و گویا شهریار در دوران اقامتش در مشهد، هر وقت شعری تازه می‌سروده، آن را به گلشن آزادی می‌داده و آقای گلشن هم آن‌ها را در همین ستون منتشر می‌کرده است.

ما در جستجوهایمان، حدود هشت غزل چاپ شده با نام شهریار در این روزنامه پیدا کرده‌ایم که همه آن‌ها در مشهد سروده شده و آخرین آن‌ها این غزل است:

باغ از بنفشه و سمن آراست ساحتش
دل می‌کشد به ساحت باغ و سیاحتش
راحت نمی‌گذاردمان عشق و نوبهار
ساقی کجاست تا نگذاریم راحتش؟
تا گل به زیر سایه بیاسایدش دمی
خوش باد زیر سایه گل، استراحتش
شرم از دهان تنگ تو آید مرا که خلق
خوانند تُنگ شکر و... کانِ ملاحتش
صبحی نهفته در دل شامِ سیاه‌زلف
کز آفتاب آینه گیرد صَباحتش
شرمش ز آب خنجر مژگان یار باد
آن دل که التیام پذیرد جراحتش
ای رشک گل به ساحت باغ، این غزل بخوان
تا عندلیب، دم نزند از فصاحتش
چون من هر آن فصیح که آمد به جنگ شیخ
کار فصاحتش بکشد بر فضاحتش
خواند این غزل به مکتب شاپور⁽¹⁾ شهریار
با لهجه‌ای که روح نوازد صراحتش

شهریار چه سالی از مشهد رفت؟

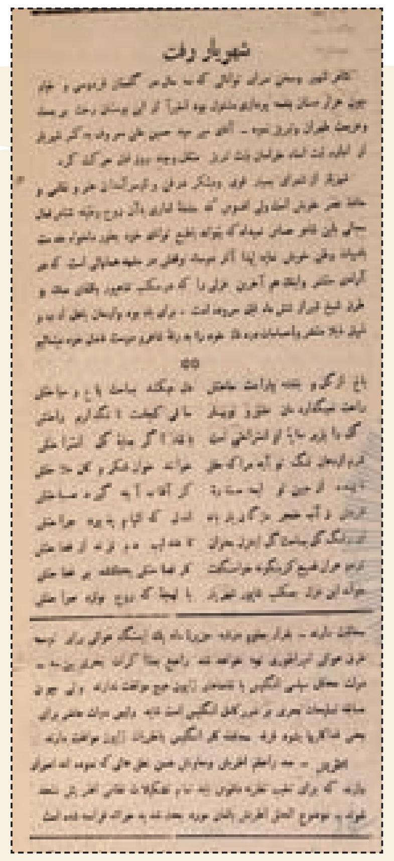

روزنامه آزادی در ۱۷ آبان ۱۳۱۳ خبری با تیتر «شهریار رفت» منتشر می‌کند و می‌نویسد: «شاعر شهیر و سخن‌سرای توانایی که سه‌سال در گلستان فردوسی و خیام، چون هزاردستان به نغمه پردازی مشغول بود، اخیرا از این بوستان رخت بربست و عزیمت طهران و تبریز نمود. آقای «میرسیدحسین خان»، معروف به «دکتر شهریار»، از اداره ثبت اسناد خراسان به ثبت تبریز منتقل[شد] و چند روز قبل حرکت کرد. شهریار از شعرای بسیار قوی و مبتکر در فن و از سرآمدان هنر و نظامی و حافظ عصر خویش است، ولی افسوس که مشغله اداری با آن روح وظیفه‌شناس فعال، مجالی به این شاعر حساس نمی‌داد که بتواند با طبع توانای خود به‌طور دلخواه، خدمت به ادبیات وطن خویش نماید، لهذا آثار دوساله توقفش در مشهد، همان هایی است که در آزادی، منتشر[شده است] و اینک هم بیت اول و آخر(آخرین غزلی را که در مکتب شاهپور به اقتفای سبک و طرز شیخ شیراز، شش ماه قبل سروده است) برای یادبود و ارمغان به اهل ادب و ذوق، ذیلا منتشر و احساسات دردناک خود را بدرقه شاعر و دوست فاضل خود می‌نماییم: «باغ از گل و بنفشه بیاراست ساحتش/ دل می‌کشد به ساحت باغ و سیاحتش/ خواند این غزل به مکتب شاپور شهریار/ با لهجه‌ای که روح نوازد صراحتش.». روزنامه آزادی البته در ۱۱ بهمن این سال، خبر دیگری از استاد شهریار چاپ و منتشر می‌کند که مربوط به درگذشت پدر وی است. این جریده می‌نویسد: «دو رحلت تأسف‌آور؛ در تربت حیدریه آقای «آقاسید محمدباقر مجتهد» که از علمای روشن‌فکر خراسان [بودند] و در تربت حیدریه سکونت داشتند، چند روز قبل رحلت نمودند. جنازه آن مرحوم با احترامات لازمه، تشییع و دفن شد. ما به بازماندگان آن عالم جلیل، مخصوصا آقای حاج سیداحمد، اخوی آن مرحوم، تسلیت می‌گوییم. در تبریز نیز آقای حاج میرآقا خشکنابی، پدر شاعر شهیر آقای شهریار، که از فضلا و مردمان برجسته بسیار جلیل‌القدر تبریز بودند، اخیرا به رحمت ایزدی پیوستند. عجبا که این مرد جلیل و سید بزرگوار با وجود صحت مزاج در هشت ماه قبل، چندین مرتبه به نگارنده اظهار داشت که قطعا من امسال در زمستان خواهم رفت و حتی به فرزند برومندش، شهریار این احساس خود را(در نامه‌ای) به خراسان نوشته و اصرار داشت که شهریار به تبریز رفته تا در آخر عمر فرزندش را ببیند. ولی به منظور خود نرسید. ما با کمال تأسف، بازماندگان آن سید نجیب مخصوصا دوست بزرگوار آقای دکتر شهریار را در این واقعه تسلیت می‌گوییم».

۲ نمونه از غزل‌های شهریار که در مشهد سروده شده است

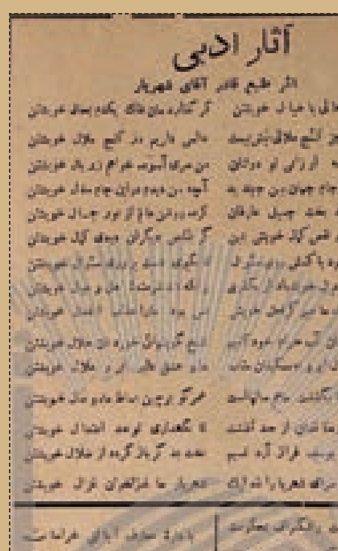

خلوتی داریم و حالی با خیال خویشتن
گر گذاردمان فلک حالی به حال خویشتن
ما در این عالم که خود کنج ملالی بیش نیست
عالمی داریم در کنج ملال خویشتن
سایه دولت همه ارزانی نودولتان
من سری آسوده خواهم زیر بال خویشتن
بر کمال نقص و در نقص کمال خویش بین
گر به نقص دیگران دیدی کمال خویشتن
کاسه گو آب حرامت کن به مخموران سبیل
سفره پنهان می‌کند نان حلال خویشتن
شمع بزم افروز را از خویشتن سوزی چه باک
او جمال جمع جوید در زوال خویشتن
آسمان گو از هلال ابرو چه می تابی که ما
رخ نتابیم از مه ابرو هلال خویشتن
همچو عمرم بی‌وفا بگذشت ماهم سال‌ها
عمر گو برچین بساط ماه و سال خویشتن
شاعران مدحت‌سرای شهریاراند لیک
شهریار ما غزل‌خوان غزال خویشتن

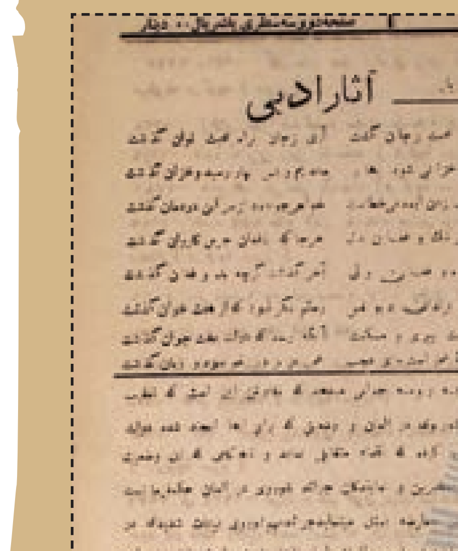

نتوان مگر به راه محبت ز جان گذشت؟
آری ز جان به راه محبت توان گذشت
در آرزوی آنکه خزانی شود بهار
ماندیم و بس بهار رسید و خزان گذشت
آتش به دودمان زدن مدعی خطاست
خواهی، چو دود از سر این دودمان گذشت
یاد آمدم قطار سرشک و فغان دل
هر جا که با فغان و جرس، کاروان گذشت
عمری گذاشتم به آه و فغان ولی
آخر گذشت، گرچه به آه و فغان گذشت
کاووس جان مخواه به زندان دیو نفس
رستم مگر نبود که از هفت‌خوان گذشت
در روزگار عُزلت و پیری و مَسکنت
آنگه رسد که دولت بخت جوان گذشت
سود و زیان نتیجه عمر است وای عجب
عمر عزیز در غمِ سود و زیان گذشت

چاپ شده در روزنامه آزادی

درنگ

نگاهی به تاریخچه انجمن ادبی «فرخ»

شب شعری که شهریار به آن آمد و شد داشت

زنده یاد دکتر رضا افضلی| در نبش خیابان جهانبانی و کنار کوچه‌ای نزدیک به سه راه جم مشهد، منزل استاد سیدمحمود فرخ، شاعر نامدار خراسانی، قرار دارد. اینجا به یقین اولین مجمع عالی ادبای معاصر در شمال شرق ایران بوده است. بزرگ‌ترین شاعران و ادیبان خراسان و ایران در آن بارها حاضر شده و شاعران چند نسل، بیش و کم از خرمن دانشی مردان میهمان و اعضای پیشکسوت و دانشمند آن خوشه چینی کرده‌اند. صاحب این خانه محمود فرخ، فرزند سیداحمد جواهری است که در سال ۱۲۷۶ تولد یافته و به سال ۱۳۶۰ درگذشته است.

نگارنده این سطور که خود از نوزده و بیست سالگی در انجمن «فرخ» شرکت می‌جسته است، می‌کوشد تا با کمک دیده‌ها و شنیده‌ها و خوانده‌های خود و نقل قول‌های دیگران و ذکر منابع و مآخذ و نام‌ها، به قصد واقع‌نگاری، این انجمن ادبی را به مدد کلمات تصویر کند.

از ساعت ۸:۳۰ به بعد صبح‌های جمعه هر عابری که از جلو این منزل عبور می‌کند، در بزرگ آهنی خانه فرخ را می‌بیند که لای آن کمی باز است و درختان سبز و باغچه‌های سرشار از گل‌های رنگارنگ آن دیده می‌شود.

درِ انجمن را که باز می‌کنی، انگار دلت باز می‌شود. اگر دیرتر رِسیده باشی، شاعران و ادیبان بسیاری را گرداگرد انجمن نشسته می‌بینی. سلام می‌کنی و از جمع حاضر صداهای کوتاه و بلند «علیک السلام» را می‌شنوی. سالن معطر گویی از مشک و عنبر خوش‌بو شده و آفتاب از پنجره‌ها به درون انجمن تابیده و فضای آن را روشن ساخته است. استاد محمود فرخ از پشت میزش که در طرف راست سالن و نزدیک در ورودی قرار دارد، به احترامت برمی‌خیزد و خوشامدگویان تو را با اشاره به بالای مجلس هدایت می‌کند. حاضران پیر و جوان به اقتضای سن‌وسالشان گاهی جلو پایت بلند و گاه یاالله... گویان نیم‌خیز می‌شوند.

دورتادور هر دو اتاق بزرگ و تودرتوی انجمن فرخ، درون قفسه‌های چسبیده به دیوار، کتاب‌های خطی و چاپی گوناگون و دوره‌های مختلف مجلات ادبی جلدشده با نظمی خاص صف کشیده و چندتایی تابلو نقاشی و یک تمثال از جوانی استاد فرخ بر دیوارهای انجمن نصب شده است. مبل‌ها و صندلی‌های محفل برای حدود ۴۵ نفر جا دارد. همین که بنشینی، خدمتکاری مؤدب و آراسته می‌آید و استکان چای خوش‌رنگ و خوش‌بو را با سینی در مقابلت می‌گیرد.

اغلب روی میز تمیز و مرتب فرخ، کاغذهای سپید در کنار دیگر لوازم تحریر مانند قلم و دوات و خشک‌کن آماده است. تقویم و جاپاکتی و کازیه، حکایت از نظم و دقت یک مرد اداری را دارد. همیشه روی میزش کتابی باز یا بسته، انتظار دست و نگاه او را می‌کشد. چشم را که می‌چرخانی، شاعران و ادیبانی را می‌بینی که برخی‌شان را در هفته‌های پیشین ندیده‌ای. باید سال‌ها عضو انجمن باشی تا نام همه را از ادیب یا شاعر پیشکسوت کنار صندلی‌ات بپرسی و به‌تدریج با آنان آشنا شوی. زیرا هر هفته ممکن است افراد تازه‌ای را ملاقات کنی.

با ملاحظه نام سخنوران معاصر در سفینه فرخ و خواندن اخوانیات استاد و دوستانش، می‌توانی دریابی که آشنایان و رفقای فرخ در روزگاری که نگارنده این مقاله به دنیا نیامده یا کودکی خردسال بوده است، چه کسانی بوده‌اند.

اخوانیات و مناظرات محمود فرخ با ملک‌الشعرا بهار، امیری فیروزکوهی، محمدحسین شهریار، حکمت، رضا گنجه‌ای، افسر، عباس اقبال، کاظم پزشکی شیرازی، عبدالحسین احمدی، فروزانفر، دکتر ناتل خانلری، محمدعلی ناصح، حبیب یغمایی، جمشید امیربختیار، علی بزرگ‌نیا، ابوالقاسم نوید، مهرداد اوستا، اسماعیل امیرخیزی، اقبال آشتیانی، نیر سعیدی، رهی معیری، جواهری‌وجدی، باقرزاده بقا، محمود مستشاری، کمال زین‌الدین، ابراهیم صهبا، ابوالقاسم حالت، سیف‌ا... وحیدنیا، معینی کرمانشاهی و دیگران در کتاب «سفینه فرخ» آمده است.

بنابراین هرهفته ممکن است برای انجمن فرخ مهمانی تازه از خارج یا تهران یا شهرهای دیگر ایران رسیده باشد؛ یک هفته دکتر زرین کوب، یک بار ابراهیم صهبا همراه با دکتر خزائلی روشن‌دل، دفعه دیگر شهریار و نوبت بعدی باستانی پاریزی یا ایرج افشار.

جلسه هفتگی انجمن فرخ با احوال پرسی‌های معمول و گفت‌وگوهای دوستانه و تبادل خبرهای ادبی و اجتماعی شروع می‌شود. سپس به معرفی کتاب‌های جدید و شماره‌های تازه مجلات می‌رسد. گاهی استاد فرخ برمی‌خیزد و کتاب یا مجله‌ای را از قفسه بیرون می‌آورد و آن را به اهل انجمن نشان می‌دهد.

گاه آن کتاب یا مجله دست‌به‌دست می‌شود و در میان حاضران در انجمن می‌چرخد. در پاره‌ای از مواقع برای ملاقات‌های چندنفری از دوستی بیمار یا شرکت در جشن‌های شادی اعضا یا مجلس سوک رفیق شاعر یا ادیبی که عزیزش را از دست داده است، برنامه‌ریزی می‌شود.

درحالی که نور آفتاب صبح آدینه خود را بیشتر و بیشتر روی قالی‌های انجمن گسترده است و میهمانان چای مطبوع دوم و حتی سوم خود را نیز با لذت نوشیده‌اند، به دستور استاد فرخ شعرخوانی آغاز می‌شود. اول از همه محمود فرخ شاعران کم‌تجربه و جوان را یکی‌یکی به خواندن شعر دعوت می‌کند.

گاهی شعر آنان با احترام کامل به‌وسیله فرخ یا چند عضو دیگر انجمن، بسیار ملایم نقد می‌شود و نظرها اغلب جنبه ارشادی و تشویقی دارد. خواهیم دید که فرخ ایراد شعرها را جلو جمع نمی‌گیرد. احمد کمال در مصاحبه‌ای می‌گوید: «در محافل هفتگی شعرها خوانده می‌شد و در پایان مجلس من آخرین نفر بودم که آنجا را ترک می‌کردم. قبل از رفتن می‌آمدم جلو میز شادروان فرخ. می‌فرمودند اینجای بیت غلط است. اگر در این بیت این کار را بکنی، بهتر می‌شود. به این بیت نرسیده‌ای؛ بهش برس و کلماتش را درست کن. این‌طوری انتقاد می‌کردند، نه جلو مردم. من قصیده‌سرا بودم. ایشان هم قطعا قصیده‌سرا بودند. چون غزلشان از قصیده کمتر است. در شعر من دقت می‌کردند و اگر یک عیب جزئی می‌دیدند، می‌گفتند آقای کمال به این مصرع برس...»

اگر شاعر بار اول به انجمن بیاید، استاد فرخ یا دوستانش مانند استادان گلشن آزادی و نوید، از تخلص او سؤال می‌کنند و اگر هنوز تخلصی انتخاب نکرده باشد، از سوی فرخ یا دیگران یک یا چند تخلص به او پیشنهاد می‌شود که از آن‌ها یکی را برگزیند.

بنده نگارنده اولین باری که با ترس ولرز در انجمن فرخ حاضر شدم، جوانی نوزده بیست ساله بودم. آن روز بدون همراه و تنها با نشانی‌هایی که از کمال و دوستان در قهوه‌خانه داش‌آقا شنیده بودم، به انجمن فرخ رفتم.

برای این بنده در اولین روزی که به انجمن رفتم، یکی از شاعران کهن‌سال، شاید گلشن آزادی، تخلص «افضل» را پیشنهاد کرد که موردپسند استاد فرخ قرار نگرفت و فرمود خوب نیست؛ برای اینکه ممکن است شعرهای این جوان با اشعار «باباافضل» اشتباه گرفته شود. بحث درباره تخلص من ادامه پیدا کرد، ولی آن روز به نتیجه‌ای نرسید. مدتی کوتاه «آسیمه» را انتخاب کردم و خیلی سریع مثل جناب استاد قهرمان بی‌تخلصی را برگزیدم.

نکته:

(۱) به نظر می‌رسد منظور شهریار از «مکتب شاپور»، گروه متشکل از «محمدتقی مدرس رضوی، علی‌اکبر فیاض، سیدعلی مؤیدثابتی، عبدالحمید مولوی و محمود فرخ» باشد که در سال ۱۳۱۳ کتاب «مشهد در آغاز قرن ۱۴ خورشیدی» معروف به «مکتب شاپور» را نوشته‌اند. درواقع شهریار این شعر را در جمع این پنج نفر خوانده است. درباره کتاب «مشهد در آغاز قرن ۱۴ خورشیدی» هم باید بدانید که این کتاب، نوعی آمارنامه و اطلس مشهد است که افراد یادشده، مطالبش را در سال ۱۳۱۳ به منظور معرفی مشهد در جشن هزاره فردوسی، جمع‌آوری کرده‌اند.

با تشکر از: سیدسعید بنی هاشمی، مدیر روابط عمومی اداره ثبت اسنادواملاک خراسان رضوی، سیدمهدی سیدقطبی، کاظم جهانگیری کلاته، علی سلیمانی، محمد نظرزاده و محمدمهدی مرتضوی فر، کارشناسان مرکز اسناد آستان قدس رضوی که ما را در تهیه این گزارش یاری کردند.